

روزهای کرونایی

پل رابطه

شکوفه موسوی، روان‌پزشک کودک و نوجوان

● این روزها، درگیرشدن با یک بحران جدی و عمومی، روال عادی زندگی را در سطحی وسیع به‌هم‌ریخته و هرکس درصدد چاره‌جویی است، با توجه به آسیب‌پذیری کودکان، بازار توصیه‌های روان‌شناسی و تربیتی در مورد برخورد با اضطراب کودکان داغ است. به گمان من شاید توجه بیش‌از‌حد به محتوی باعث شده که ما از قلم با ظرف آن غافل شویم؛ یعنی چگونگی انتقال آن، چون اهمیت نحوه انتقال و نیز کاربرد آن کمتر از تولید محتوی نیست مثل آنکه بین دو کرانه پلی برای عبور نباشد. یکی از مهم‌ترین اشتباهات والدین این است که با اتکا به درست‌بودن حرف‌ها و خواسته‌های‌شان و نیز مصلحت‌خواهی برای فرزندانشان، انتظار دارند کودکان بپذیرند و به آنها عمل کنند و اگر چنین نشود، احساس ناکامی یا حتی خشم می‌کنند. حال آنکه آموزش‌دادن، خود‌مهارتی دیگر است و زیرساخت ضروری آن، رابطه امن و درستی برای رشد کودک است. اگر آن پل نباشد، پی رشد نخواهد بود و حتم بدانیم که هر قدر شدت فشار افزون‌تر، استحکام پی ضروری‌تر؛ بنابراین از خود بیرسم: من در شرایط معمولی و روال عادی، می‌توانم ارتباط خوب با کودک بر قرار کنم؟ اگر پاسخمان مثبت باشد، کمک به کودکان ممکن خواهد بود و اگر منفی، کار سخت‌تر.

کودک در خانواده

کودک در سیستم خانواده زندگی می‌کند که خود شامل چند سیستم کوچک‌تر است، سه سیستم بسیار مهم، پدر- مادر و زوج هستند و هر سه باید قوی و کارآمد باشند. پیش‌شرط اول برای مراقبت از کودک و آموزش به او در شرایط عادی و نیز دشوار، داشتن مهارت‌های فردی و زناشویی و بعد به‌کارگیری مهارت‌های والدگری است.

صرف‌زمان‌خاص

والدین بسیاری این کار را نمی‌توانند انجام دهند، آنان وقت زیادی صرف فراهم‌کردن وسایل آسایش کودکان می‌کنند، اما برای بازی‌کردن نه، درحالی‌که برای آموزش‌دادن به کودکان، باید بتوانیم اوقاتی را بدون وسوسه آموزش‌دادن به آنها صرف کنیم. صرف زمان خاص باعث می‌شود، کودک در کنار ما امن و شاد باشد و رابطه خوبی برقرار کند و همین احتمال پذیرش او را بیشتر می‌کند.

فرصت آموزش

اطلاعات موجود در محیط، بهترین راهنمای محتوی آموزش ما به کودکان است، از او بیرسیم که چه می‌دانند و منتظر چه هست؟ و در حدی که آسیب نبیند به او اطلاعات بدهیم. استفاده از قصه‌گویی و بازی با عروسک یا نقش بازی متناسب با سن و شرایط کودک کمک‌کننده است و باعث می‌شود کودک از فاصله‌ای امن با مسئله مواجه شود.

مواجهه با ناکامی یا نگرانی

حتی در زندگی عادی هم شرایط بسیاری پیش می‌آید که کودک دچار ناکامی یا نگرانی می‌شود و البته در شرایط خاص، این احتمال بیشتر است. والدین باید به مهارت مواجهه با این شرایط مسلط باشند و به‌درستی رفتار کنند. برای این کار وقت خاصی بگذاریم و از قبل آن را مشخص کنیم. به حرف‌هایش گوش دمیم و با احساس او همدلی کنیم. ممکن است تجربه‌هایی مشابه را به او بگوییم و از او بیرسیم. راحل‌ها را از او بیرسیم و راحل‌های خود را بگوییم. او را به‌خاطر این جلسه تشویق کنیم و بعد یک موقعیت لذت‌بخش را فراهم کنیم مثل بازی با خوراکی. اگر دقت کنیم همین رویکرد باعث می‌شود که او هم بتواند نگرانی یا ناکامی را بیان کند و هم آن را در محدوده‌ای خاص جای دهد.

روش‌های حل مسئله

از مهم‌ترین قسمت‌های مواجهه با مشکلات یا بحران‌ها، تغییر از شرایط درماندگی به مؤثربودن است. بنابراین از آنان راحل‌ها را بیرسیم و قدم‌به‌قدم آنها را به حل مسئله نزدیک کنیم و اجازه دهیم نگرشی مثبت به خود را تجربه کند. کودکان به بازی علاقه دارند و مبارزه را دوست دارند، می‌توان کل مواجهه با بحران را یک نوع مبارزه در نظر گرفت که او به عنوان یک قهرمان باید با آن مواجه شود.

هدایت در مسیر مسئولیت‌پذیری

می‌توانیم به او کمک کنیم نقش یک مدیر و الکو را بر عهده بگیرد و به او مسئولیتی در همین زمینه دهیم، در اینجا، همکاری او به بالاترین درجه می‌رسد چون او انتظار همان رفتاری را از دیگران دارد که ما از او داریم.

بازخورد مثبت

یعنی تشویق و تحسین و شاید ایجاد موقعیتی لذت‌بخش که بعد از کاری ارزشمند در انتظارمان است و اصلا نباید آن را جایزه بنامیم چون از احساس افتخار می‌گوییم «به ما کمک کردی این هم جایزه‌ات» بلکه بگوییم «تو توانستی این کار را انجام بدهی و حالا وقت یک موقعیت لذت‌بخش است».

مقایسه مثبت

به رفتار خوب او بازخورد دهیم و او را با کودکان فرضی دیگر مقایسه‌ای منطقی و نه اغراق‌آمیز کنیم مثلاً: من فکر می‌کنم از خیلی از بچه‌های همسن خودت بهتر توانستی با کرونا بجنگی یا...

بعد از بحران

بحران هزینه بسیار سنگینی دارد، اما ممکن است فرصتی برای دریافت درس‌هایی ارزشمند باشد، کسب تجربه‌هایی که از خسران آن بکاهد و باعث شود رشیدتر و قوی‌تر و مسلط‌تر از آن عبور کنیم.

شتر روزنامه

شنبه ۲۴ اسفند ۱۳۹۸ ● ۱۹ رجب ۱۴۴۱ ● ۱۴ مارس ۲۰۲۰ ● سال هفدهم ● شماره ۳۶۶۹ ● ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۳ ● اذان مغرب ۱۸:۲۹ ● اذان صبح فردا ۵:۴۱ ● طلوع آفتاب ۶:۱۵

روزنامه‌فردا

کارتون خواب

هادی حیدری



یادبود

بدرود آقای مظاهری

ایشان با «شرق» تا آخرین لحظه حیاتشان ادامه داشت. حقیقت این است که همه آتهایی که با عرصه رسانه و فرهنگ آشنا هستند می‌دانند که این عرصه جای پول‌سازی نیست. سودآوری روزنامه «شرق» بود و تا پایان زندگی‌شان هم به این همکاری ادامه دادند.

ایشان اگرچه از فعالان حوزه ساختمان بودند، اما به سبب علاقه‌ای که به فضای فرهنگی داشتند خیلی زود به عرصه سرمایه‌گذاری در مطبوعات وارد شدند و نامشان علاوه بر «شرق» با روزنامه «شرق» بود و انتشار چند روزنامه و نشریه دیگر در کشور هم گره خورد. مهدی رحمانیان، مدیرمسئول «شرق»، یکی از چهره‌هایی است که تجربه بیش از یک دهه همکاری با مرحوم مظاهری را در روزنامه «شرق» داشت.

در گفت‌وگویی کوتاه با ایشان از سابقه همکاری آقای مظاهری با «شرق» و

همچنین سابقه بیماری و آخرین روزهای حیاتشان پرسیدیم. آقای رحمانیان درباره نحوه آشنایی با آقای مظاهری و اضافه‌شدن ایشان به مجموعه «شرق» می‌گوید: مرحوم مظاهری حوزه اصلی کار‌شان ساخت‌وساز بود. ایشان فعال صنعت ساختمان بود. همان‌طور هم که خودشان می‌گفتند، قبل از اینکه وارد صنعت ساختمان‌سازی

شوند، بیشتر در کار ساخت سوله فعالیت داشتند. در دوره شهرداری غلامحسین کرباسچی، وارد صنعت ساختمان‌سازی می‌شوند و چند ساختمان ساختند که یکی، دو مورد آن ساختمان‌های معروفی در تهران بودند. آخرین کاری که در عرصه ساختمان‌سازی انجام دادند، ساخت مجموعه تجاری، اداری نارود در خیابان باهنر بود که دفتر کارشان تا پایان زندگی‌شان در این مجتمع قرار داشت. سال ۱۳۸۲ بود که به یک مناسبتی ما با هم آشنا شدیم و ایشان با توجه به آشنایی‌ای که با آقای عطربانفر پیدا کرده بودند به‌عنوان حامی مالی وارد کار رسانه هم شدند. درواقع شروع کار «شرق» با حمایت ایشان به‌عنوان حامی مالی بود. بعد از این بود که به سبب علاقه‌ای که به این حوزه پیدا کرده بودند، در عرصه باقی ماندند و از روزنامه‌ها و نشریات دیگری هم حمایت کردند. اعتماد، روزگار، چلچراغ و سرمایه رسانه‌های دیگری بودند که در مقطعی با کمک و حمایت آقای مظاهری منتشر می‌شدند. ولی همکاری

مجید تفرشی

در سی‌امین سالگرد اعدام فرزاد بازفت در عراق، هنوز زوایای پنهانی از زندگی و اعدام او به اتهام جاسوسی در عراق ناشناخته باقی مانده است. فرزاد بازفت روزنامه‌نگار ایرانی مقیم بریتانیا بود که پس از دستگیری و محاکمه‌ای کوتاه، به اتهام جاسوسی، بی‌آنکه مجال دفاع از خود پیدا کند، در ۱۵ مارس ۱۹۹۰، به دستور شخص صدام حسین رئیس‌جمهور وقت عراق به دار کشیده شد. بازفت از خانواده‌ای خوزستانی بود و در سال ۱۹۷۵ و در ۱۶سالگی به بریتانیا مهاجرت کرده بود. بازفت در سال ۱۹۸۱، زمانی که ۲۳ساله بود، در جریان یک سرقت مسلحانه از یک بانک مسکن دستگیر، زندانی و به اخراج از بریتانیا و بازگردانده‌شدن به ایران محکوم شد. ولی در دادگاه فرجام، حکم اخراج او به دلایل انسانی لغو شد. از زمان پیروزی انقلاب ایران و پس از رهایی از زندان، بازفت به خبرنگاری آزاد روی آورد و با سرویس جهانی بی‌بی‌سی، روزنامه گاردین و آبرزور، هفته‌نامه مخصوص یکشنبه‌های آن روزنامه، همکاری می‌کرد. دونالد ترفلورد که در سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۳ سردبیر آبرزور بود، در یادداشتی درباره بازفت، او را به عنوان فردی ساده‌لوح و رمانتیک به یاد می‌آورد

که این صفات، سرنوشت او را رقم زد. ایرانی‌تباربودن و ضدیت با حکومت ایران، موجب شد تا در چند سال پایانی جنگ هشت ساله عراق علیه ایران، بازفت به خبرنگاری فعال و ماجراجو در موضوع خاورمیانه و به‌خصوص تحولات ایران و عراق تبدیل شود. همین ویژگی‌ها او را به گزارشگر فعال و ویژه آبرزور در موضوع تحولات پس از جنگ در عراق تبدیل کرد و در این مسیر شش بار برای پوشش تحولات عراق پساجنگ به آن کشور سفر کرد. در ششمین سفر بود که سرنوشت بازفت پایانی توافرجام یافت. در سپتامبر ۱۹۸۹، حکومت بعثی عراق از شماری از رسانه‌های خارجی دعوت کرد تا برای پوشش انتخابات کردستان عراق به آن کشور سفر کنند. در آستانه این سفر، انفجار مرموز و مشکوکی در یک مرکز نظامی در منطقه حله در ۴۰مایلی بغداد رخ داد. ادعای برخی گزارش‌های غربی این بود که این مرکز محل تولید جنگ‌افزارهای نامتعارفی از قبیل تجهیزات هسته‌ای، ادوات شیمیایی یا موشک‌های بالستیک بوده و ۷۰۰ نفر در آن حادثه کشته شدند. در حالی که حکومت صدام حسین این انفجار را یک حادثه معمولی در مرکز صنعتی غیرنظامی با تلفاتی ناچیز عنوان کرد، این حادثه سرنوشت سفر بی‌بازگشت بازفت به عراق را رقم زد. در طول اقامت در عراق، بازفت در اقامی نامتعارف، با کمک یک پرستار بریتانیایی به نام دافنه بریش پنهانی به منطقه انفجار رفت و ضمن عکاسی از منطقه، نمونه‌هایی از خاک آنجا را برای آزمایش‌های بعدی با خود آورد. پس از بازگشت به بغداد و ذکر اقدام خود برای برخی دیگر از خبرنگاران خارجی، در فاصله کوتاهی تلاش کرد تا عازم لندن شود. ولی در بازندهم سپتامبر مأموران امنیتی عراق او را قبل از سفر دستگیر و

پرسه در خاک غریب

نگاهی به فرجام نافرجام

۳۰ سال پس از به دار کشیده‌شدن در عراق

متهم به جاسوسی برای بریتانیا و اسرائیل کردند. اتهامی که در یک اعتراف اجباری تلویزیونی در عراق توسط خود بازفت تکرار شد. پس از چند ماه بازداشت و تحمل فشارهای جسمی و روحی، فرزاد بازفت در یک برنامه تلویزیونی اعتراف کرد که برای سازمان امنیت بریتانیا و اسرائیل کار می‌کرده و خبرنگاری پوشش کار اصلی او بوده است. در فاصله شش ماه میان دستگیری تا اعدام بازفت، جامعه رسانه‌ای غربی فشارهای تبلیغاتی علیه دستگیری او به راه انداختند. ولی دولت محافظه‌کار مارکارت تاجر با وجود اعتراضات سطحی و ناکارآمد، عملاً هیچ اقدام جدی و عملی برای آزادی او نکرد. ایرانی‌تباربودن بازفت در این کوتاهی دولت تاجر مؤثر بود چراکه درباره پرستار کاملاً انگلیسی که هم‌زمان و پرونده بازفت دستگیر شد، اقدامات دیپلماتیک و سیاسی جدی صورت گرفت و با وجود دریافت حکم ۱۰ سال زندان، با فشار لندن، پس از ۱۰ ماه از زندان آزاد و عازم کشورش شد. نهایتاً پس از حضور در برنامه‌ای تلویزیونی و اعتراف به جاسوسی، در دادگاهی کوتاه در دهم مارس ۱۹۹۰، بازفت به اعدام بدون حق فرجام‌خواهی محکوم شد. اسناد به‌دست‌آمده عراقی و بریتانیایی نشان می‌دهد که صدام حسین دستور اجرای سریع حکم اعدام را تا قبل از آغاز ماه مبارک رمضان صادر کرد. این حکم در ۱۵ مارس ۱۹۹۰ به اجرا درآمد و فرزاد بازفت حلق‌آویز شد.

برخلاف توقع بسیاری، پس از اعدام نیز واکنش دولت تاجر به اعدام بازفت بسیار ملایم بود. اسناد تازه آزادشده نشانگر آن است که دولت بریتانیا به دلیل مناسبات عمیق حسنه سیاسی و تجاری با عراق بعثی از انجام هرگونه واکنش سخت در برابر این اقدام حکومت عراق خودداری کرد و صرفاً به اعتراضی تأیید و فراخواندن چند روزه سفیر خود بسنده کرد. بازفت که تا قبل از گرفتاری در عراق روزنامه‌نگار بریتانیایی خطاب می‌شد، ناگهان پس از دستگیری، محاکمه و اعدام، تبدیل به روزنامه‌نگار ایرانی شد. در سال‌های اخیر، محققان مختلف ماجرای بازفت نظرات مختلفی درباره موقعیت شغلی او ابراز کرده‌اند. اغلب اعضای جامعه رسانه‌ای بریتانیا، به خصوص گروه گاردین- آبرزور، او را روزنامه‌نگاری بلندپرواز می‌دانند که برای تلاش جهت تبدیل گزارش‌هایش به تیر نخست مطبوعات، قربانی جسارت خود شد. در مقابل کسانی همچون روبرت الیسون (با نام قلمی نایجل وست) محقق سرشناس مسائل امنیتی و جاسوسی غربی، بازفت را مأمور و فرستاده ویژه سرویس‌های امنیتی بریتانیا می‌دانند. در همان زمان هم برخی سیاستمداران همچون تری دیکس، نماینده وقت پارلمان بریتانیا، در دفاع از اقدام حکومت وقت عراق، بازفت را مجرم و مقصر و مستحق مجازات اعلام کردند. کالبد به‌دارکشیده بازفت در بازگشت، در گورستان معروف های‌کیت، واقع در شمال لندن، در نزدیکی قبر کارل مارکس به خاک سپرده شد. به گفته ترفلورد، فرزاد بازفت که در عمر کوتاه خبرنگاری خود سودای انتشار گزارش‌هایش به عنوان تیرت نخست مطبوعات را داشت، نهایتاً خود و سرنوشتش را به تیرت نخست رسانه‌های غربی تبدیل کرد.

یاد

مردی مثل هیچ‌کس

روزنامه‌نگاران و خصوصاً خانواده روزنامه «شرق» بودند. فقدانش برای همه ما سخت است. برای همه کسانی که از او، از گشاده‌رویی و لبخندها و اشتیاق جانیانش برای زندگی خاطرات شیرینی دارند دوری‌اش آرزومنی جانکاه است. به خانواده بزرگ او، به همسر و فرزندان عزیزش، به مهدی رحمانیان که تمامی این سال‌ها را به همراهی او دلگرم بود و به تمامی همکارانم در روزنامه «شرق» و دوستدارانش فقدان او را تسلیت می‌گویم و شریک غمشان هستم.

●**مدیرمسئول مجلات وزن دنیا و روبه‌رو**

مرگ به «مظاهری» نمی‌آمد

هم سرمایه‌گذاری کند؛ او اهمیت کار مطبوعاتی را درک می‌کرد و برایش وقت می‌گذاشت؛ هرچند از نزدیک دستی در مطبوعات نداشت، اما بیشتر از خیلی‌ها به ماندگاری و حفظ حیات نشریات مکتوب یاری رساند و هیچ‌گاه از این کار خود توقع برگشت پول یا سرمایه‌اش را نداشت؛ حتما سرمایه‌گذاری در حوزه مطبوعات هم برایش در مقاطعی سود داشت و هم ضرر، اما کیست که نداند هیچ‌کس برای پول پول گذاشتن، روزنامه و سرمایه‌گذاری در حوزه نشریات مکتوب را انتخاب نمی‌کند، حتما راه‌های بهتری برای رسیدن به این هدف هست. او و مناسباتی که در حوزه سرمایه‌گذاری مطبوعاتی از وی به یادگار ماند، یکی از نمونه‌های موفق این تجربه در روزنامه‌نگاری ایران است.

رفت‌وآمدها، آن برویها، آن همه دلسوزی برای انتشار یک روزنامه خوب، یعنی هیچ‌کدام دیگر نیستند؟ خبر تلخ نیمه‌شب ۲۲ اسفند انگار همین‌ها را می‌خواهد بگوید، هرچند من باورش نکنم، که نمی‌کنم، که نخواهم کرد... محمد امیرمظاهری تنها یک سرمایه‌گذار یا یک فعال اقتصادی صرف نبود که مثلاً به‌جای تأسیس یک رستوران، بیاید در حوزه مطبوعات

روایت

سال ۹۹ وداستان‌های تکراری ایران در چالش‌های جهانی



فریدون مجلسی

● ما در سال ۹۸ دچار چندین بحران بودیم. بحران‌هایی که هر کدامش به تنهایی برای مختل‌کردن وضعیت اقتصادی کشور کافی بود. با سیل شروع شد، با زلزله ادامه پیدا کرد و به ماجرای آبان ۹۸ کشیده شد که هیچ وقت مشخص نشد چه تعداد در این رویداد جان باختند و حالا در مرحله پایانی آن در سال ۹۸ به ماجرای کرونا ختم شده است. بیماری‌ای که از چین شروع شد، توسط مسافران چینی یا کسانی که به این کشور رفت‌وآمد داشتند به ایران و چند کشور دیگر وارد شد و حالا به یک بحران جهانی تبدیل شده است. درس‌هایی که مواجهه با این بحران در سطح کلان به ما می‌آموزد همان چیزهایی است که سال‌هاست برخی بر آن تأکید دارند. تلاش برای ایجاد یک رابطه درست میان ایران و دنیا، چیزی که نبودش در این بحران هم به کشورمان ضربه‌هایی را وارد کرد. متأسفانه انسان در شرایط ضعف دیگران را مقصر کم‌کاری‌ها یا کوتاهی‌های خودش می‌داند. این مسئله البته برای ما قابل درک است

و از مسائلی نظیر بیوتورسیم حرف می‌زنیم. دیگر به این فکر نکردیم که آن بی‌سوادی را چگونه می‌توان توجیه کرد که مثلاً دشمنانی جاسوسی زئوم ایرانی‌ها را انجام داده‌اند. مگر ما ایرانی‌ها یک نوع زئوم داریم؟ مگر از یک نژاد هستیم؟ یکی از ویژگی‌های خوب ایران این است که آمیزه‌ای نژادی و یک وحدت فرهنگی دارد. بنابراین زئومی نمی‌توان یافت که در میان همه ایرانیان مشترک باشد. حرف‌های نسنجیده در این میان بسیار زیاد است. وقتی شیوع کرونا در ایتالیا از ایران پیشی گرفت، همین عده آن را به شباهت میان زئوم ایرانی‌ها و ایتالیایی‌ها نسبت دادند. نکته مهم درباره این جور ادعاها این است که به هر حال آن بحران هم مانند بحران‌های دیگر می‌گذرد اما بی‌اعتمادی مردم به دلیل آوردن چنین بهانه‌های غیراصولی بیشتر و بیشتر می‌شود. درست است که شهروندانی که عاقلانه بیندیشند به این‌گونه مسائل تن نمی‌دهند اما شاید شهروندانی که اغلب چهل‌شان سرمایه‌ای برای کسانی است که از آن بهره‌برداری می‌کنند، این‌گونه بهانه‌ها را باور کنند. با این شرایطی که ما داریم، دیدم که چند روز پیش وزیر امور خارجه ایران تقاضای پنج میلیارد دلار اعتبار از صندوق بین‌المللی پول کرد. در شرایطی که دست ایران بسته است، در شرایطی که با قبول‌نکردن پروتکل‌های FATF ما در بحرانی قرار داریم که حتی اگر وام صندوق بین‌المللی پول را هم دریافت کنیم معلوم نیست اقتصاد ما مانعیم بهره‌بردن از آن را داریم یا خیر. سؤال مهم‌تر اینجاست که چرا باید کشور ما با این همه ثروت، این همه صادرات میلیارد‌دلاری از زمان احمدی‌نژاد تاکنون امروز نیازمند درازکردن دستش در برابر مجامع بین‌المللی باشد؟ همین چند روز پیش می‌خواندم که درآمد عراق از صادرات نفت در سال گذشته چیزی حدود ۱۲۰ میلیارد دلار بود. در شرایطی که به دلیل تحریم ایران و همکاری بانک مرکزی عراق با این تحریم، آنها از پرداخت بهای گاز و نفتی که از ایران دریافت کرده بودند هم سر باز زدند یا به هر طریق امکان پرداختش را ندارند. فکر می‌کنم با این شرایط سخت که پیش آمده مقصرهایی هم باید وجود داشته باشد. به هر حال همه چیز را نمی‌توان با یک اظهار تأسف و شرمندگی از بین برد. وقتی به خدیمان و رفتارمان در برابر این بحران نگاه می‌کنم و اینکه از تجربه سال‌های قبل چه میزان در این مسئله ضربه خوردیم و زیان دیدیم، می‌فهمیم یک راه‌حل بیشتر برای این مسئله نداریم. آن هم برقراری روابط دوستانه یا غیرقهرآمیز با همه دنیاست.

امیدوارم این هشدارها حداقل بیدارکننده باشد، چراکه نشان می‌دهد راهی که تاکنون در پیش گرفته بودیم در راه رفاه و آسایش و آرامش

مردم نبوده است. وقتی چنین بحرانی پدید می‌آید، می‌بینیم که ندانشن چنین روابطی چقدر ما را در نگهداری از سرمایه‌هایمان از یک طرف و همچنین جذب کمک‌های جهانی ناتوان کرده است. از طرف دیگر این روزها حرف‌های عجیب و غریبی هم درباره درمان باستانی و ماقبل مدرنیسم این بیماری از سوی برخی منتشر می‌شود که انتشار جهانی آن موجب می‌شود باز هم در جامعه جهانی منزوی شویم. بهتر است ببینیم که کشوری مانند کره‌شمالی از مسیر چنین توهمانی به کجا رسید که ما بخوایم آن را الگوی خودمان قرار دهیم. دنیا نقایص فراوانی دارد، مشکلات بسیاری دارد و وظیفه انسان‌ها و دولت‌ها کنار آمدن با این مشکلات است. چه بخواهیم و چه نخواهیم باید با مسائلی که کشور ما را قفل کرده، کنار بیاییم و برای آن راه‌حلی بیندیشیم. هر کشوری مسئولیت رفاه مردم کشور خودش را دارد و مسائل جهانی دیگر را مأموریت اصلاح جهان را بر عهده نداریم.